

منطق استاتیک و دینامیک

(۲)

در دو شماره پیشین رسانیدیم که منطق استاتیک از دینامیسم هستی غفلت میورزد و نتاجاً انسان را بشدت جوئی و کهنه پرستی خو میدهد. اکنون این بحث را دنبال میکنیم و میکوشیم تا پس از ارائه نمونه هائی از استدلالات نادرست استاتیک اصول منطق دینامیک را باز نماییم. آعکاس منطق استاتیک را هنوز هم می توان در بسیاری شئون زندگانی بشر مشاهده کرد.

۴۳۴

در ربع دوم قرن بیستم، دیوان عالی یکی از کشورهای بزرگ قوانین مربوط بتفکیک سیاه پوستان و سفیدپوستان را مورد بررسی قرارداد و اینطور استدلال کرد که غرض از طرد سیاه پوستان از صاحبیت سفید پوستان تحقیر سیاه پوستان نیست، زیرا همچنان که سیاهان طبق قانون باید در ترن های مخصوص بخود سوار شوند و از ترن های سفیدان دوری گیرند، سفیدها نیز بنوبه خود حق آن ندارند که در ترن های ویژه سیاهان سوار شوند.

ازلحاظ منطق استاتیک این استدلال صحیح است. اما وقتیکه موافق دینامیسم هستی بقضیه بتگرییم و در نظر بگیریم که در جامعه مورد بحث ما سیاه پوستان خوار و خفیف شده میشوند و قانوناً و عملاً از بسیاری حقوق اجتماع محرومند، بنادرستی استدلال دیوان عالی پی میبریم. دیوان موافق منطق صوری ارسطو مسئله تفکیک سیاه و سفید را بطور مجرد و برکنار از وضع موجود جامعه مورد قضاوت قرارداد و باینجا رسید که تفکیک «الف» از «ب» متضمن اهانتی بیکی از آندو نیست، حال آن که چون صورت ظاهر را رها کنیم و بواقعیت قضیه توجه نماییم معلوم میشود که استدلال دیوان عالی سفسطه ای بیش نیست.

تاریخ نشان میدهد که در بسا موارد خداوندان زور و زر برای تثبیت مقام و تأمین منافع خود بمنطق صوری ارسطویی میگردانند و امور و حوادث عالم را بشیوه ای استاتیک

تجزیه و تحلیل و توجیه می کنند و باین حبله مردم را میفرینند مثلا توجیه استاتیک مفهوم «آزادی» کرازا وسیله ای برای پرده پوشی سودپرستی و زورگویی اربابان جامعه بوده است .

این نکته بر هر کس روشن است که کارگران و کارمندان خواهان جلوگیری از فشار و تعدی کارفرمایانند و در این صورت قوانینی را که برای تامین حقوق آنها وضع میشود با دل و جان میپذیرند . با اینوصف در بعض کشور هائیکه لفظ «دموکراسی» تکیه کلام زمامداران آن است ، بکرات وضع اینگونه قوانین - قانون تحدید ساعات کار و قانون تأمین بهداشت کارگران و قانون کمک بزنان کارگر در دوره حاملگی و وضع حمل - بامخالفت مواجه گردیده است و مخالفین اظهار داشته اند که وضع این قبیل قوانین کارفرمایان و کارگران را برعایت پاره ای نکات و امیدارد و در نتیجه باصل مقدس «آزادی قرارداد» لطمه میزند .

زیرا در آن صورت کارگران مجبور خواهند بود که فقط با رعایت قوانین و در صورت وجود شرایط مساعد، با کارفرمایان قرارداد کار ببندند و باین طریق از «آزادی قرارداد» محروم میشوند . در حقیقت زبان حال مخالفین قوانین مزبور اینست : «وضع این قوانین «بآزادی فردی» زبان میرساند، زیرا مانع از این میشود که کارگران با هر کارفرمایی که میخواهند قرارداد ببندند در هر اوضاع و شرایطی که میپسندند - حتی اگر نامساعد و خطرناک باشد - کار کنند!»

۴۳۵

باین طریق کسانی که میخواهند سود پرستی خود را لباسی ظاهر الصلاح بپوشانند مفهوم آزادی را بطور مجرد و انتزاعی در نظر میگیرند و اعلام میدارند که آزادی آزادی است (الف، الف است) و این قبیل قوانین آزادی کارگران را مخدوش میسازد . حال آنکه در واقع این قبیل قوانین است که باعث بهبود و وسعت معیشت کارگران میشود و آزادی حیاتی آنها را بسط میدهد .

بهین شبوه در موارد بسیار اتحادیه های کارگری بامخالفت «آزادی خواهان دوآتشه» روبرو شده اند . مخالفین پهبانه اینکه مداخله اتحادیه های کارگری در امور مربوط بکارگران «استقلال فردی» و «آزادی عمل» کارگران را محدود میسازد، در صدد تعطیل آنها برآمده اند ، در صورتیکه اگر نیروی گروهی اتحادیه کارگری در میان نباشد استقلال فردی و آزادی عمل کارگران در مقابل قدرت عظیم کارفرمایان بکلی نابود میگردد . هر گاه اینگونه امور را بواقع منطبق بصوری ، از زمینه زمانی و مکانی آنها تفکیک و منتزع کنیم و مسورد قضاوت قرار دهیم بدون شک بخطا میرویم و دچار تجرر فکری میشویم .

کسانی که میخواهند امور را بطور مجرد داوری کنند اگر کوتاه نظر نباشند قطعاً مغرضند و می خواهند امور و حوادث جهان را بسود خود تعبیر و تفسیر کنند .
نمونه ای میاوریم:

در قرن هیجدهم مکتب اقتصادی «فیزیوکراسی» دستگاہی انقلابی بود و میخواست در داد و ستد مردم از مداخلات نامشروع دولت که همیشه بسود ملوک الطوائف تمام میشد ، جلوگیری نماید . از اینرو نظام اقتصاد آزاد را بنیان نهاد و اعلام داشت که

داد وستد باید آزاد و برکنار از مداخلات دولت باشد .
 با آنکه این مکتب زمینه انقلاب کبیرفرانسه و انقلاب اتاژونی را فراهم آورد و در دوره خود دستگامی انقلابی و مترقی بود ، ولی کسانیکه امروز سنک آنرا بسینه میزنند یا کهنه پرست و نادانند و یا سود پرست و خود خواه .

از قرن هجدهم تا کنون تحولات بسیار در عرصه اجتماعات انسانی روی داده و سوداگری قدرت عظیم بی بند وباری شده است . بنا بر این هواداران کنونی اقتصاد آزاد کسانی هستند که غالباً دانسته و برخی ندانسته میخواهند سعادت اجتماعی را فدای آزمندی سیری ناپذیر سوداگران کنند و طرخی بریزند تا سود پرستان بتوانند برکنار از هر قید و قانونی بهره کشی مغرب خود ادامه دهند .

شاید بتوان گفت که اگر نفوذ منطق استاتیک در میان نبود بسیاری از پیشرفتهای بشری زه در صورت میگردت زیرا وقتی که انسان مقولات منطق را استاتیک میانگارد بدیهی است که بدشواری بشناخت جهان دینامیک توفیق مییابد و مثلاً در حوزه علوم طبیعی انواع موجودات زنده را مستقل و مجزا میبیند و بسختی بیوستگی تکاملی جانداران را در می یابد .

براستی هر یک از اکتشافات علمی در عصر خود بمنزله قیامی بر منطق استاتیک رایج بوده است . برای نمونه بتئوریهای کوپرنیک و نیوتن اشاره میکنیم کوپرنیک با آنکه از مفهوم استاتیک «سنارگان ثابت» برکنار نبود ، باز مبانی استاتیک نجوم قدیم را متزلزل ساخت . از اینرو تئوری کوپرنیک بمقتضیات دوره اودینامیک محسوب میشود . نیوتون نیز هرچند که از مفهوم استاتیک «محرک نخستین» دست برنداشت باز با کشف نیروی جاذبه اشیاء ، جهان بینی دینامیک را مدد کرد .

بر همین سیاق تئوری داروین و تئوری الکترونیک ماده و سایر تئورهای علمی در اضمحلال منطق استاتیک مؤثر بوده اند .

گرچه منطق استاتیک را معمولاً با ارسطو نسبت میدهند ، ولی نباید ویرا مسئول زبان هائی دانست که منطق استاتیک بر پیکر فرهنگ وارد ساخته است . کوششی که ارسطو در تدوین منطق زمان خود مبدول داشت مجاهده ای مفید بود .

البته صورت ذهنی ثابت اشیاء پیش از ماده متغیر آن ها مورد تأکید ارسطو است . در نظر او حقیقت میزچندان ارتباطی با ماده متغیر آن ندارد بلکه بیشتر وابسته صورت منطقی مفهوم «میز» است و این مفهوم نیز از تعریف «میز» برمیآید . در اینصورت تعریف «میز» یعنی صورت منطقی «میز» حقیقت «میز» را مبرساند : آن شیئی میز است که صورت منطقی معینی خود بگیرد یعنی با تعریف «میز» وفق دهد .

با این همه ارسطو که مفاهیم گنگ و آشفته فیلسوفان پیش از سقراط را تفکیک و تعدید و تعریف و طبقه بندی کرد هیچگاه صورت ها یا قالبهای مگری را از اعیان خارجی منتزع و جدا نساخت .

خیالبافان پس از ارسطو بویژه فیلسوفان متدین و منجمله حکمای اسلامی بودند که جنبه عینی صورت های ذهنی را مانند هر امر مادی دیگر مورد غفلت قرار دادند و منطق ارسطو را بمنوان قالبی استاتیک درآوردند و رواج دادند .

برای آنکه بتوانیم از بوع منطق استاتیک آزاد شویم باید نکات زیرین را مطرح نظر سازیم :

۱ - مجموعه ای از جریانات پیچیده ، وجود هر یک از اجزاء هستی را تشکیل میدهد .

از لحاظ علمی هیچیک از اجزاء هستی ثابت و ساکن نیست ، بلکه همه اجزاء هستی اشیاء بیجان و جاندار و افکار انسانی ... - تغییر میپذیرد . آنچه در نظر مردم بصورت شیئی ثابت و با برجا نمودار میشود در واقع مجموعه ایست از جریانات پیچیده ای که دائماً در کار دگرگونی میباشد .

۲ - علت تغییرات هستی در خود آنست

چون حرکت و تغییر ذات هستی است . بنابراین برای توجیه تغییرات اشیاء نباید نیروئی بیرون از اشیاء قائل شد و دنبال محرك اولی گشت .

۳ - منشاء جریانات هر یک از اجزاء هستی هم بیرونی است هم درونی ...
گرچه ذات هر جزء هستی حرکت است ولی جریانات یک جزء هستی منحصر بحرکات ذاتی و درونی آن نیست ، بلکه حرکات سایر اجزاء هستی نیز در آن مؤثرند .

۴ - تغییرات وجوه هر یک از اجزاء هستی یک نسبت نیست .

هر چیز از جمیع جهات تغییر میکند ، اما تغییرات تمام وجوه آن یکسان نیست . بعضی سریعتر از دیگران صورت میگیرد ، چنان که سرعت تغییرات اجزاء اجتماع شری بیش از تغییرات اجزاء طبیعت مثلاً زمین و ماه است . از این جهت است که بسیاری اشیاء با وجود تغییرات دائمی خود تا مدنی شکل دائمی خود را حفظ میکنند و شناخته میشوند . مثلاً با آن که فرد انسان همواره در تغییر است باز باید سالها بطول انجامد تا صورت انسانی او از میان برود . اختلاف نسبت بتغییرات جریانات هستی سبب میشود که اشیاء از بعضی لحاظ واجد ثباتی نسبی باشند و فردیت و صورت مستقل خود را مدت زمانی از دست ندهند .

۵ - تغییرات کمی منجر بتحول کیفی میشود .

تغییرات جریانات هر شیئی چون بعد معینی برسد باعث دگرگونی کلی یا استعجاله شیئی میشود و بیان دیگر تغییرات کمی موجب تحول کیفی یعنی پیدایش کیفیتی نو میگردد . مثلاً وقتی آب را گرم کنیم تدریجاً درجه گرمی آن بالا میرود اما بمحض آنکه درجه حرارت آن بحد رسید ، استعجاله دست میدهد یعنی صورت و کیفیت آب از میان میرود و صورت و کیفیت جدیدی پدید میآید - بخار . بدن انسان تاب تحمل مقادیر جزئی سم استرکنس را دارد ، اما اگر مقدار استرکنس بدن بحد معینی برسد استعجاله واقع میشود و کیفیت زندگی بکیفیت مرک تبدیل میگردد .

۶ - نیروهای درونی هر یک از اجزاء هستی باهم تضاد دارند .

بیروان منطق ارسطو میگویند که دو قسبه متضاد نمیتوانند هر دو درست یا نادرست باشند . اما براساسی هر شیئی یا امری در جریان تغییرات خود ضد خویش را میپروراند .

بس بر خلاف تصور پیروان منطق ارسطو اجتماع ضدین ممکن و تکامل نتیجه مبارزه ضدین است .

۷- هر تضادی شامل دو عامل است : اصل و متقابل .

دوقطب یا دوطرف هر تضاد را میتوان بمنزله عامل مثبت و منفی دانست . قطبی که تضاد را پدید میآورد «اصل» و قطب دیگر که نتیجه تضاد محسوب میشود «متقابل» نام میگیرد .

۸- «اصل» و «متقابل» وحدت و عینیت دارند .

«اصل» و «متقابل» وابسته یکدیگرند و در همان حال که باهم تضاد دارند ، از یکدیگر جدا نیستند .

۹- «اصل» بوسیله «متقابل» نفی میشود

در شرایط متفاوت و در مورد اشیاء و امور مختلف نتیجه برخوردهای «اصل» و «متقابل» فرق میکند و در هر صورت بنفی اصل متغی میگردد .

۱۰- «متقابل» نیز «نفی» میشود .

متقابل وقتیکه «اصل» خود را نفی کرد البته خود نیز تغییر میکند و «نفی» میشود .

۱۱- از نفی «اصل» و «متقابل» کیفیت یا «ترکیب» تازه ای پدید میآید

در اثر نفی شدن «اصل» و «متقابل» تضاد فرومیشیند و در نتیجه کیفیت جدیدی بوجود میآید که محصول نفی «اصل» و نفی «متقابل» یا بلفظ دیگر زاده «نفی در نفی» است . کیفیت جدید چون منضم «اصل» و «متقابل» است ، «ترکیب» خوانده میشود .

۱۲- رفع هر تضاد ملازم پیدایش تضاد دیگر است .

یک «ترکیب» جدید با آنکه زدا بنده تضاد «اصل» و «متقابل» است ، باز بنوبت خود موجد تضاد میشود . باین معنی که مانند «اصل» اولیه ، خود را نفی میکند و «متقابل» خود را بوجود میآورد ، و سپس از جمع آن دو «ترکیب» دیگری بدست میآید . براین سیاق جریانات هستی دائماً دچار تضاد میشوند و تضادها را رفع و تراکیب و کیفیات نوی خلق میکنند .

۱۳- تضاد جریانات هستی واقعی است نه لفظی و ذهنی .

باید دانست که تضاد و مراحل آن عملاً در همه جریانات هستی - عالم انسانی و جامعه و طبیعت - وجود دارد و برخلاف تضاد مورد بحث پیروان ارسطو امری ذهنی یا لفظی نیست . از اینرو نباید کلمات متضاد مانند «آری» و «نه» و مفاهیم انتزاعی کلی مانند «وجود» و «عدم» یا «گذران» و «جاویدان» یا «سفیدی» و «سیاهی» و «کلفتی» و «نازکی» را بعنوان نمونه تضاد هستی تلقی کرد .

برای بررسی و شناخت هر امری باید نکات زیرین را مراعات کنیم :

۱- هیچ موضوعی را نباید استاتیک تلقی کنیم بلکه باید حرکات هر امری را مطرح

نظر سازیم .

باید برای شناسائی هر امری بکوشیم تا بسؤالانی از این قبیل پاسخ گوئیم : از کجا

آمده ... و بکجا میرود ؟ وضع و شرایط ابتدائی آن چه بود و شدت و جهت تغییراتش چیست ؟ عبارت دیگر باید هر امری را در مسیر تحولات گذشته و حال آن قرار دهیم تا

- بتوانیم امکانات آنرا دریاپیم و پیشگویی علمی کنیم .
- ۲- برای دریافت تحولات و نمات آینده هر امری باید دقیقاً نیروهای درونی آن را بشناسیم و ضعف و شدت هر يك را حساب و تضاد کنونی و چگونگی رفع تضادهای گذشته آنرا استنباط کنیم .
- ۳- باید هنگام مطالعه حرکات و تغییرات امور هشیار باشیم که تغییرات کمی منجر بتحول کیفی می شود و ترکیب جدیدی بوجود میآورد .
- ۴- باید برای شناسائی هر امری مخصوصاً امور اجتماعی زمینه کلی و روابط بیرونی آنرا مورد تدقیق قرار دهیم و بدانیم که معنای امور در زمان ها و مکان های مختلف فرق میکند و بنابراین برای درک مفهوم يك اندیشه یا سخن یا عدل باید صاحب اندیشه یا سخن یا عمل را بشناسیم و از زمینه اجتماعی و مقتضیات دوره او آگاه باشیم . بیان دیگر برخلاف مثل مشهور « بین چه میگوید، نه که میگوید » باید دید سخن از کیست و در کدام عصر و جامعه ای اظهار شده است .
- ۵- چون هر امری در کار تغییر است و عاقبت موجود امور دیگری می شود ، پس باید هنگام تشخیص و تعیین مفهوم و ارزش امور تحولات آینده آنها را هم بحساب آوریم و بوضع موجود آنها اکتفا نوزیم .
- ۶- استناد بحوادث و امور گذشته در صورتی جایز است که میان حوادث و امور گذشته و حوادث و امور حال مشابهتی باشد و بعلاوه وجوه مشابه و وجوه مغایر را تحت الشعاع خود سازد .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
نصیح

صاحب	غاط	
فنکسیون	فنکسیون	ص ۵۳ سطر ۲۶
فنکسیون	>	ص ۵۴ سطر ۳
باید در تغییر نوع جنب و در تغییر مبادله مواد	باید در تغییر مبادله مواد	ص ۵۴ سطر ۸
اصول	اصول	ص ۵۴ سطر ۱۱
نظم	سطح	ص ۵۵ سطر ۵

توضیح

چون مقاله « تربیت اخلاقی در شیوه تربیتی ماکارنکو » در صفحه ۲۳ ناتمام مانده بوده و باقیمانده آن بیش از دو صفحه چنانیکرفت در صفحات ۷۰ و ۷۱ آن را بیابان رساندیم و این مختصر را برای شماره بعد نگذاشتیم .